رفیع الدرجات ذو العرش یلقی الروح من امرہ علی من یشاء من عبادہ

صاحب اونچے درجوں کا۔ مالک تخت کا۔ اوتارتا ہے بھید کی بات اپنے حکم سے جس پر چاہے اپنے بندوں میں

الحمد للہ والمنہ کہ مجموعہ متبرکہ تالیف شریف زبدۃ المحققین۔ اسوۃ المدققین۔ سلطان المتکلمین [illegible]
سند المفسرین سید المحدثین حافظ آیات رب العالمین حضرت مخدومی ومولائی وحقیقی مولانا شاہ
رفیع الدین صاحب خلف فانی فی اللہ باقی باللہ حضرت شاہ ولی اللہ صاحب محدث دہلوی کہ مسمی بہ

مجموعہ رسائل التسعہ

١٣١٤

برای فائدہ ہر خاص وعام [illegible] متوسلین خاندان بہ تصحیح تمام احقر الانام
خاکپائے علما و الفقرا سید ظہیر الدین عرف سید احمد بن مولانا سید
معز الدین [illegible] سید [illegible] الدین [illegible] نقشبندی غفر اللہ لہ ولوالدیہ ولاستاذہ

در مطبع [illegible] احمدی دہلی [illegible] متعلق مدرسہ عزیزی مطبوع گردید

رساله حل معما

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد حضرت اله و درود بر پیغامبر والاجاه و بر آل و اصحاب دین پناه بندهٔ مسکین
محمد رفیع الدین بن شیخ الاسلام زبدة العرفا بالله سیدی و سندی ولی الله
ابن الشیخ العظیم مولانا عبد الرحیم اسکنهما الله فی العلیین والحقهما بسلفهما الصالحین
وا می‌نماید که بعض یاران حل معمای از اسماء حضرت غریب نواز محمد گیسو دراز
قدس الله سره درخواستند آنچه حاضر الوقت شد بتحریر می آید قال العارف المحقق
قدس الله قدره باسمه سبحانه الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى
رسوله مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِيْنَ قوله تعالى وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ
لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُوْنَ بدانکه ما چهار برادر بودیم یعنی کون و فساد چهار عنصر بودند ازینجمله
یعنی در جوف فلک سه جامه پوشیدند [?] یعنی نار و هوا و ماء سطح ملون که از نفوذ نظر حائل باشد
بداشتند بلا اشتقاق اند و یک برهنه بود یعنی ارض در و پیچ چشم آشکار بود آن برادر برهنه
درست زر در آستین داشته یعنی زمین فراوان صور نوعیه و هیأت نوعیه و استعداد
داشت ببازار رفتیم با جمیع اشکار تیر و کمان بخریم یعنی همه در عالم ترکیب داخل شدند با استعداد
بجای کسبی بهشت آرند و تحصیل کمالات عالم تجرد نمایند قضا را همه بر چهار گشته شدیم یعنی با استیلای
قوای فلکی و روحانی از کواکب ارباب الانواع صور بسائط مخفی و مضمحل گشت و بست و چهار زنده
برخاستیم بعد از فعل و انفعال بسیط و چهار قسم مزاج پیدا شد هشت مزاج اعتدال و هشت
مزاج غیر اعتدال و هشت مزاج اختلال بیانش آنکه تکافو حقیقی حرارت

بابرودت و یبوست بارطوبت معًا مخالست لاجرم مرکب را بجانبی انحراف خواهد بود اگر بیک
کیفیت بود چهار مزاج مفرد ست و اگر بدو کیفیت غیر متضاد بود چهار مزاج مرکب هست این
هشت مزاج اگر با فعال منبیه مرکبات ملائم هست مزاج اعتدال هست و اگر مخالف افعال هست مزاج غیر
اعتدال هست و اگر منافی سنه هست مزاج اختلال هست و محتمل ست که نسبت و چهار قسم ترکیب مراد باشند
تصویرش آنکه مساوات چند جزء غیر مغلوب در مرکب مستدعی انحلال ترکیب هست بسبب تنازع میول
و جزء مغلوب قاصر بر اجتماع نتواند شد لاجرم یکی غالب خواهد بود پس پیش ترکیب ثنائی دوازده محسوب
شوند و چهار ترکیب ثلاثی نیز دوازده و یک ترکیب رباعی چهار ازین نسبت و هشت دو ثنائی
آب و آتش و دو ثلاثی ازینها با هوا فاسد ست که هوا مغلوب هست بسبب رقت قوام سهل الانحراف
هست و بسبب آن لطیف جوهر رنگ شریک غالب گرفته مدافع مغلوب نشود بست و چهار ترکیب
باقی صالح باشند آنگاه چهار ربدیدیم یعنی بعد از استقرار مزاج چهار درجه کمال اولی ملابس
پیش آمد که هر یکی برای صدور آثار چون کمالست سه ناقص بودند یعنی صورت معدنی و
نباتی و حیوانی از وصول بعالم تجرد قاصر اند و یکی ده و خانه و دو گوشه نداشت یعنی نفس ناطقه
که صورت انسانی هست دو جزو ماده و صورت و دو طرف امتداد نداشت که مجردات بود
آن برادر زردار کمان بیخانه و بیگوشه تجرید یعنی بدن ای صفی نفس ناطقه را قبول کرد نیز
می بایست یعنی نفس ناطقه را برای ایصال امور خانه چه از ذات خود قوای ادراک
می یابند چهار تیر دیدیم سه شکسته بودند یعنی چهار قوت یافت یکی حس مشترک که دریابنده
صور جزئیه هست - دوم وهم که دریابنده معانی جزئیه است - سوم عقل که دریابنده
کلیات ست این هر سه شکسته پای اند بانچه نظیر ندارد و منتزع از محسوسات نیست نمی توانند
رسید و یکی پر و پیکان نداشت یعنی چهارم که نور ایمانست از پریدن و زوال و خلجان
و شبهات در امان امین هست فَاِنَّ الْيَقِيْنَ مَا لَا يَحْتَمِلُ النَّقِيْضَ حَالًا وَّ مَآلًا آن تیر
بی پر و پیکان تجریدیم و بطایر صید تصحرا شدیم یعنی بشرف ایمان صحیح مشرف گشته

تا بُود آن طالب کشفِ حقیقت گشتیم و تحقیق این نکته آنست که هر نوع علمی که بحصول
صورت باشد خالی از کیفیت و طلبیت نیست راه بسوی بیکیف واصل محض ندارد و وسیلهٔ
وصول آنحضرت جز معرفتِ اجمالی لحاظی صرف که ایمان بالغیب نام دارد نتواند بود -
چهار آهو دیدیم یعنی بالطفیل دوام توجه بعالم اطلاق چهار حقیقت مشهود گشت سه مُرده
بودند یعنی سه حقیقت که باصطلاحِ اهل تصوّف ناسوت و ملکوت و جبروت - و باصطلاح
اهل اشراق برازخ و مُثُل و انوار - و باصطلاح اهل حکمت طبیعت و نفس و عقل باشند
اعدام امکانی اند و در قبضهٔ غیر کالمیت فی ید الغسّال ، جان هر یکی که مدبّر و باطن اوست
در و خارج است - جانِ ناسوت ملکوت و جانِ ملکوت جبروت و جانِ جبروت لاهوت است
و یکی جان بداشت یعنی چهارم که حضرت لاهوت است مدبر باطن ندارد بلکه خود قیوم همه و
ابطن البواطن است و بذات خود زنده و جانِ همه است آن برادرِ زردار برهنه کمان کش
تیر انداز آن کمان بیخانه و بی گوشه آن تیر بی پر و پیکان بران آهوی بیجان زد یعنی
آن شخص جنس انسانی صادق الایمان ذات مقدسه را هدف همت ساخته و آلات و معدات
فطری و کسبی فراهم آورده و کشش و کوشش علمی و عملی نموده و طی مراحل و اثبات کرده از علم اليقين
بعین اليقين رسید و چون مجذوب سالک بود از راه اندراج النهایة ولو من وراء الحجاب آشنا
حضرتِ لاهوت گردید کمندی سه بایست تا صید را بفتراک بندیم یعنی معامله و علاقه می بایست
که از عین اليقين بحق اليقين برآید و از تعلق بتخلیق گراید چهار کمند دیدیم سه پاره و یکی دو
کرانه و میانه نداشت یعنی چهار معامله پیش آمد خوف و طمع و محبت که هر سه آلودهٔ غرض و
قابل انقطاع بودند و چهارم فنا فی الوحدة که تحمل طرفین و وسط ندارد و صید را بدان کمند بیکرانه
و بی میانه بر میان بستیم یعنی بواسطه معامله چهارم اندرون جان را آشیانهٔ همای لاهوت ساختیم
و بطریق مطالعهٔ وحدت در کثرت جمال محبوب در وجود دیدیم و از حق اليقين بهره یافتیم خانه می بایست
که مقام کنیم و صید را بخته سازیم یعنی قانون و طریقه می بایست که بواسطه ملازمت بر آن

از حق الیقین بحقیقة الیقین و از تحلق بتحقق عروج نموده شود و جمیع لطائف و طبقات
را برنگ معرفت منصبغ ساخته و حجب وجود را فرق کرده آید چهار خانه دیدیم بهم در هم افتاده
یعنی چهار طریقه یافته شد روش اول شریعت که مبنی بر تصحیح عبادات و اصطلاح معاملات و
تهذیب اخلاق و تعمیر اوقات باوراد است و روش دوم اهل عزیمت که مبنی بر مراعات پاس
وحساب هوات و خواندن اسمای موکلات است و روش سوم اهل طریقت که مبنی بر محافظت انفاس
و جلسات و ذکر با ضربات و تصورات است و اهل این هر سه با هم منازعت و مناقشه دارند و
از خرق حجب وجود فرو مانده اند و هیچ سقف و دیوار نداشت در آن خانه بی سقف بی دیوار
دیدیم یعنی چهارم راه اهل حقیقت که مبنی بر دوام شهود و تنزیه معبود و نفی وجود و ذل
موجود و بطفیل جذبهٔ ملک ودود است این راه از سقف تقلید و دیوار قیود و رسوم بری
است محض ... تربیت الهی که وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ اشارت باوست حواله نموده
... اسما و صفات می نمودیم در هیچ دیدیم
... هیچ حیله و دست با آن نمی رسید یعنی وصول تجلی ذات ... منبع
جمیع اسما و صفات و معدن ارزاق روحانی و جسمانی است منظور افتاد که تمام قوای
بشری از آن قاصر بودند و بجز غایت انکسار و نفی آثار و اعیان بآنجناب راه نبود که
أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَىٰ رَبِّهِ وَهُوَ سَاجِدٌ رمزے از انست چهار گز مغاکی زیر پای
کنده دیدیم یعنی چهار درجه طرف بطون فرو رفتیم و چهار طبقه را از مالوفات خود بر کندیم و
بدن را در ریاضت و نفس را در مجاهده و قلب را در مشاهدهٔ عظمت و روح را در شغل
احدیت بنوعی از تلاش محو ساختیم تا بعد هم الی الحق گشتیم و مقام كَانَ اللهُ وَلَمْ يَكُنْ
مَعَهُ شَيْءٌ وَهُوَ الْآنَ كَمَا كَانَ حاصل شد و اگر خواهی بدن و نفس را یکے گیری
و چهارم عین ثابته شماری چنانچه پیش عظمای محققین مسلم است که مادام نظر العین
عین ثابته دارا اسمی که مبدأ یقین اوست بگذرد و خلع طوق استعداد جزئی نموده

تا شیون ذاتیه نرسد بحقیقت تجلی ذات بدون آمیزش رنگ مرآت استعداد متجلی له
وصل نشود دست بآن دیگ رسید یعنی تجلی حقیقی ذات میسر گشت و در مرآت وحدت مشاهده
کثرت اسما و صفات الهی و تعینات و اعتبارات امکانی بحصول انجامید پدر آنکه مراد از
نفس روح هوائی است و از قلب نفس ناطقه و از روح وجودیکه وقت میثاق بود و از
عین امتیازی که در عالم الهی بود و از شیون ذاتیه اندراج و اتحاد با ذات صرافت
پیش از تمیز علمی و عملی چون شکار پخته شد شخصی از بالاے خانه فرود آمد که بخش من
بدهید که نصیبے مفروض من حرام یعنی چون عارف منتهی شد و مظهر مجموع کمالات و متحقق
بجمیع شیون و صفات گشت در شان خط خود از وی بگرفت شان اسم المضل که مظهر او
ابلیس است ظهور کرده مقابل شد که بتصدیق لَاَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا
حصهٔ من بمن حواله کنید برادر کامل مکمل در کمین نشسته بود یعنی فیض روح القدس که مصداق
وَاَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ منه باشد بهر محافظت بمقتضاے فَاِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ
وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا آفرین چالاک بود استخوان آن شکار را از دیگ برآورده بتارک سر وی زد
یعنی عقدهٔ مالاینحل فرو بینی که مقتضای کثرت اسما است بنا بر غیریت موسوم نموده سر دفتر
حجاب ساخته در نظر خلائق عالم کرد چون استخوان تحلیل نمیشود و عمود بدن است و این عقده نیز
نمی کشاید و مدار انتظام نشاتین است تعبیر باستخوان بر مطابقت درخت سبزے از
بالاے پشتهٔ او بیرون برآمد یعنی نخل طبیعیات وجود را که قدم شخص اکبر است و مسمی است
بهیولی اجسام و نمونهٔ وحدت ذات است از لاتحقق در اشته و کثرت صوری جواهر و اعراض
که بر صفحهٔ او شگفته و شاخ و برگ آورده اولاً موجب تحیر ناظران نموده همگنان را
کور چشم مست و مدهوش ساخت که از حقیقت خود غافل بلکه منکر گشتندگان چون قدرت
سبحانه مسکر است تعبیر باو مناسب افتاده بر سر درخت زرد آلو رفتیم یعنی تا بنا بتقاضاے
موافقت و مخالفت طبع در طلب مرغوب هر یک از نامرغوب سرگردان شدند چون رنگ زرد

دل فریب است که صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَّوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِيْنَ به زرد آلو تعبیر رفت خریزه کاشته بودند
یعنی ثانیاً گرفتار لذت حلاوت و منہمک در لغویت و فریب که ہمرو خریزه حاصل است کشتند
بفلاخن آب می دادند یعنی تقاضاے نفس و ہوا را پامالی و عقائد باطله پریشان رجماً بالغیب
پرورش مے کردند ازان وحشت بازیچانه فرود آمدیم یعنی کاملان در باطن خود اندیشیده
نیایش بحضرت عزت بردند که بازداشتن مردمان از شتہیات محال و صحبت با خلق
و تالیف ایشان از برای ہدایت بے زر و دولت دشوار بوسعت خلق ضرورد
فتوح ظاهر منظور قلیه زردک ساختیم و بدنیا گذاشتیم یعنی فتوح ظاهر را فائده خلق عوام
ساختند و بیشتر ایشان مباح داشتند چون رنگش زرد است بزردک مناسبت دارد
چندان خوردند که آماس شدند و بند اشتند که فربه شدیم یعنی طالبان دنیا بحرص
تام متمتع گرفتند و گمان بردند که بسعادت رسیدند از خانه بیرون نتوانستند رفت در سنجار
خود ماندند یعنی محبت دنیاوی و تیرگی باطن و آلودگی شهوات و اخلاق ذمیمه و عقائد
سخیفه در دل ایشان قرار گرفت تا که زہد و طاعت بر ایشان سخت و دشوار و موت
بغایت ناسازگار و خونخوار گشت و لهای ایشان باین پلیدی پای بند ماند و درین زندان
گرفتار و ما بآسانی از کید خانه بیرون شدیم یعنی مثل ما جمعے که توفیق رفیق و طوق
جذبه الٰہی زیور گردن ایشان بود بآسانی از غرور دنیا و فریب آن برستند و برجستند
و از مکر الٰہی وَ اُمْلِیْ لَهُمْ اِنَّ كَیْدِیْ مَتِیْنٌ و بتسویل زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطٰنُ اَعْمَالَهُمْ
نجات یافتند و بدستاویز فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقٰى و آویختند و پیوستند
و بمقر فِیْ مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیْكٍ مُّقْتَدِرٍ جا گرفتند و بمقصد اقصی رسیدند ـ
ارباب تعرف برین حالات بازنمانند یعنی اہل معرفت باین محبت گرفتار نمی شوند که
هَلْ یَسْتَوِی الَّذِیْنَ یَعْلَمُوْنَ وَالَّذِیْنَ لَا یَعْلَمُوْنَ اِنَّمَا یَتَذَكَّرُ اُولُوا الْاَلْبَابِ
و درین فقره اشارتست که وسیله نجات از مہلکه بہتر از علم حقیقت و صحبت اہل آن نیست

آنچہ اندیشہ این شرمسار بآن رسید تا مراد مصنف چہ باشد واللہ اعلم مخفی نماند کہ نام این رسالہ برہان العاشقین بنظر آمدہ چون مشتمل ست بر سرگذشت طالب از مرتبہ جماد یہ تا بلوغ باعلی مرتبہ کمال لہذا تسمیہ باین بجاست - وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ عِنْدَهٗ عِلْمُ الْخَفِيَّاتِ وَمِنْ جُوْدِهٖ نَيْلُ الطَّلِبَاتِ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى مُحَمَّدٍ صَاحِبِ الْاٰيَاتِ الْمُحْكَمَاتِ وَالْمُتَشَابِهَاتِ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَصَحْبِهٖ اَنْجُمِ الْهِدَايَاتِ وَنَسْاَلُ اللّٰهَ الْعَفْوَ وَالْهِدَايَةَ فِيْ جَمِيْعِ الْحَالَاتِ ۔ تالیف شد بتاریخ بستم ماہ شہر جمادی الثانی سنہ ۱۳۲۰ھ

رسالہ شرح چہل کاف

بسم اللہ الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى سَيِّدِنَا الْمُرْسَلِيْنَ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَصَحْبِهٖ اَجْمَعِيْنَ اَمَّا بَعْدُ فیقول العبد المسکین محمد رفیع الدین الحقہ اللہ تعالی بسلفہ الصالحین ہذا شرح مختصر للابیات القافیۃ الکافیۃ المنسوبۃ الی الشیخ الثقلین نور اہل الکونین صفوۃ الاصفیا وسلطان الاولیا امامنا وسیدنا الغوث الاعظم الشیخ ابی محمد محی الدین عبد القادر جیلانی رضی اللہ تعالی عنہ وعن اسلافہ واخلافہ اجمعین اخرجت معانی مفرداتہا علی حسب النسخۃ التی وصلت الی بکتاب القاموس واللہ اسال التوفیق کَفَاكَ رَبُّكَ كَمْ يَكْفِيْكَ وَاكِفَةً ۞ الجملۃ الاولی اما دعائیۃ او خبریۃ ذکرت تقویۃ للرجاء والتوکل وتوسلا بالاعتیاد بالنعم السابقۃ الی الاستحقاق للنعم اللاحقۃ من کتاب الکریم جل مجدہ وکم خبریۃ فی محل النصب علی المصدریۃ او الظرفیۃ والمضارع بعدہا للاستقبال او الحال والاستمرار والکفایۃ فی لغۃ العرب یتعدی الی المفعول الثانی بلا وسطۃ حرف الجر والوکف چکیدن فالواکفۃ کالنازلۃ والواقفۃ

كناية عما ينزل من سوء القضاء من المحن والبلاء وهى مفعول ثان للمضارع وحذف المفعول
الثانى من الجملة الاولى لقصد التعميم مع الاختصار **المعنى** كفايت كرده است ترا پروردگار
تو بسيا كفايت ميكند ترا از مصيبتها **كفاك فما كلمين كان من لكك الكاك**
لازم ومتعد بمعنى الصرف والانصراف وهو مبتدأ وما بعده خبره والجملة صفة للواكفة والكمين
وهو الكمون فى الحرب مصدر بمعنى الاختفاء ترصدا للعدو والجملة بعده صفة له وكان تامة
واللكاك كصرد فى كتاب العسكر المزدحم ولكنه مخفف للكاك بذلك المعنى ويوجد فى اكثر النسخ
كلاك بتقديم الكاف على اللام ويفسر بالعيثا دولم اجده فى اللغة فالانصراف الكاك
متعد بعن فالمراد انصرافها عنك كيده ومكره كالكمون العسكر المزدحم على نية الهجوع والغارة
او المراد حاصل المصدر اى اجتنابها وركودها عنك وان كان متعديا بالى فالمراد ان
الآفات حيث لم ينزل تواردها قوما بعد قوم وحينا بعد حين فاصابتها ليس اول مرة
بل هو عود وانصراف وفيه ايماء الى ان توجه البلاء كانه انحراف من سنة الطبيعى فان
دخول الشر فى القضاء بالعرض **المعنى** كه بازگشتن آن باز استادن آن مانند
كمين كردن سپه كه باشد از لشكر در بهم آمده **تكلك تكك الكبل**
فى كبد الكك من باب ضرب معناه بازگشتن وحمله آوردن والجملة
صفة ثانية للواكفة والمصدر بعده مفعول مطلق للتاكيد والتمهيد للنعت بالتشبيه
والكك الثانى يراد به العطاف لبعض الاجزاء الى بعض والكبل مضاف اليه الحبل
الغليظة والقيد من الليف والخوص والتشبيه صفة المصدر والكبد بفتح الباء
الشدة والصعوبة ومنه قوله تعالى **لقد خلقنا الانسان فى**
كبد والظرف هو الجامع للتشبيه فهو متعلق بمعنى التشبيه المستفاد من الكاف اى القبول
الواكفة فانعطاف القيد لصاحبه بالاحاطة واللزوم فى الفرد الضيق وفاعل الجملة
ضمير سوء فيها المعنى حمله ميكند حمله كردنى مانند پيچيدن رسن سطبر در سختى ومشقت

تحکی مُشکَکَۃً مُشْکِکَۃً شِکَکٌ شُکُکٌ ✤ ہذہ صفۃ ثالثۃ للواکفۃ
والمشککۃ تونث اسم الفاعل من مضاعف الرباعی والشکشک الطعن بالرمح ونحوہ
وایضا السلاح الحاد الطرف کالرمح وشبہہ فہی صفۃ لجماعۃ ذات السلاح او لآلۃ حاد ضمنہ
ہی مفعول تحکی وضمیر الفاعل راجع الی الواکفۃ والکُکُکُ کہُدہُد الصغیر والضخم من الابل
والتشبیہ صفۃ مشککۃ والکَکَک بفتحتین الجمل الصلب المکتنز اللحم صفۃ لککک المعنی
حکایت میکند آن مصیبت جماعۃ سلاح پوش را یا نیزۂ تیز را مانند شتر جوان فربہ سخت
گوشت کَفَاکَ مَا بِیْ کَفَاکَ الْکَافُ کُرْبَتَہٗ ✤ الخطاب
للقلب جملتان دعائیتان وما موصولۃ والمراد بہا الآلام والاحزان وفی صلتہا والباء
للملابسۃ فالکانت الآلام حاصلۃ فالملابسۃ خارجیۃ والکانت متوقعۃ فالملابسۃ علمیۃ
ای ما فی علمی من صنوف المحن وفاعل الفعل الاول ضمیر الرب تبارک وتعالی وضمیر البارز
الموصول مفعولاہ وفاعل الفعل الثانی لفظ الکاف بعد کان الضمیر وہو مرخم الکافی
بحذف الیاء نحو قولہ تعالی یَوْمَ یَدْعُ الدَّاعِ ومفعولہ الثانی کربتہ والکربۃ شدۃ الغم
وتفرق البال وضمیر الغائب المجرور بالاضافۃ راجع الی ما موصولۃ المعنی کفایت کناد
ترا پروردگار تو اے دل من از آنچہ با من ہست یعنی در علم من ہست کفایت کناد ترا از
رنج وکلفت آن یَا کَوْکَبًا کَانَ یَحْکِیْ کَوْکَبَ الْفَلَکِ ✤
المراد بالکوکب القلب العالی الہمۃ الرفیع المنزلۃ المنیرۃ بنور العقل او الفہم او بنور الحضور بین یدی
اللہ سبحانہ والالتجاء الیہ ونصب المنادی المعرفۃ بالنداء علی انہ شبیہ المضاف بناء علی
نیۃ تقییدہ بالوصف کما قال الشاعر شعر یا مطلبا لیس فی غیرہ ارب ✤ الیک آل المقصد
وانتہی الطلب ✤ وورد فی الدعاء یا حلیما لا تعجل ویا جوادا لا تبخل المعنی اے ستارۂ
کہ حکایت میکند ستارۂ آسمان را ✤ فکلمۃ کان زائدۃ فی المعنی والنکتۃ فیہا الاشارۃ
الی استحکامہا فی ہذا الوصف واذا انتہی الحل ناسب التنبیہ علی فوائد الاولی ان

ملاک استجابة الدعاء بعد موافقة القدر صدق التضرع وهو قد ينشأ من ملاحظة حال المدعو في عزته ورحمته وقد ينشأ من ملاحظة الداعي حال نفسه في اضطراره وعجزه عن مقاومة حاجته الاولى اكثر ما يكون للخواص والثانية يكون للخواص والعوام جميعا فهذه الابيات الهيا اجمل الاولى في صدر الابيات عند ذكر الكفاية والتربية وتوالي النعمة المألوفة والمأمولة وبالغ في ذكر الثانية حيث وصف الواكفة بثلث صفات فالاولى حالها قبل الوصول والثانية حالها بعد الوصول والثالثة حالها في نفسها وختم الدعاء بذكر الاسم الكافي ردا للعجز الى الصدر واعترافا بحسن الظن ولا يخفى حسن هذا السياق وكونه ادعى الى الاجابة

الفائدة الثانية ان الابيات قطعة من بحر البسيط المثمن الاجزاء واصله مستفعلن فاعلن اربع مرات وهي من العروض وضربها مخبون والبواقي قد تسلم على الاصل وقد يخبن فيصير مفاعلن وفعلن وقافيتها متداركة مطلقة مكسورة مجراها وهي موصولة بالياء عندنا وعند غيرنا بالالف ويقع تكلفات ركيكة جدا كما لا يخفى

الفائدة الثالثة ينبغي ان من ترك الحيوانات والمنهيات يوم الثلثاء وابتدأ من نصف ليلة الاربعاء بعد الغسل وتحية الوضوء فقال يا جبرائيل بحق الكاف اجب واطع وسخر لي في قضاء حاجاتي وحصول مرادي بلا مهلة ولا مكث والف قلوبنا بين قلوب الائمة بحق كفاك وارني عالم الارواح في هذه الساعة سريعا كفاك ربك الخ واتمها القصيدة وقرأ بعد كل آية بهذا الدعاء وختمها به صيام نهارها ودوام عليها كل يوم اياما مع كثرة السكوت والعزلة والتوجه الى الله سبحانه في استكشاف اسرارها تأثيراتها يرى العجائب باذن الله

وعند هذا تم الكلام

والحمد لله وحده والصلوة على نبيه الذي لا نبي بعده اول صفر سنه ۱۲۲۲ھ تاليف شد

رساله جواب سوالات اثنا عشر

بسم الله الرحمن الرحيم

حافظ صاحب گرامی مرتبت امام شاه سلمه الله تعالی از فقیر رفیع الدین بعد از سلام
مسنون الاسلام واضح باد که رقیمهٔ کریمه رسید مطالب چند مرقوم بود اجوبهٔ آن نوشته میشود

سوال اول آنکه پیش فقهای حنفیه مسح ربع لحیه فرض است و در حدیث شریف
است که حضرت صلی الله علیه وسلم زیر زنخ را تر کردند اگر ربع لحیه را مسح فرض شد زیر زنخ
را تر کردن چه حاجت است جواب مسح ربع لحیه فرض است و تر کردن زیر زنخ
از حد وجه خارج است شستن آن بالضرورة از فرض خارج است همچنین کث اللحیه یا غسل
جا بجای سنت است پس در فرضیت مسح ربع لحیه و شستن زیر زنخ تعارض نیست ٭

سوال دوم آنکه روز قیامت که لقای حضرت باری جل شانه خواهد شد چه طور خواهد شد
در تجلی ذات یا صفات جواب این فقیر در رساله در رؤیت باری تفصیل مستوفی
درین باب نوشته است که اظهار آن درین مقام طولی دارد ماحصل مختصر این است
که متفق علیه اهل سنت و جماعت است که دیدار الهی در جنت بیکیف خواهد بود یعنی
بی تغیر او بلون و شکل و بعد و جهت تصویر اینمقام محققان اهل عقل و کشف بچند وجه بیان
فرموده اند حکیم ابونصر فارابی در کتاب فصوص خود میگوید که انکشاف شی گاهی بر وجه
جزئی شخصی می باشد و گاهی بوجوه کلیه که عنوان یک شخص یا اشخاص کثیره شود
اول را رؤیت و ثانی را معرفت و ثالث را علم گویند حاصل در وقت تعلق بدن ما
از حق سبحانه قسم ثانی است و بعد خلع بدن این معرفت ترقی نموده بدرجهٔ اول خواهد رسید

این را تعبیر برؤیت نموده می شود و این کلام نقل مضمون اوست نه ترجمهٔ عبارت او
وحضرت مجدد رضی الله عنه میفرمایند جزمی و لذتی که بمبصر و باصره را در وقت معاینه حاصل
شود بقدرت الٰهی جل شانه بنسبت آن ذات مقدس همچنان جزم و لذت در مبصر و
باصره پیدا خواهد شد و این را بجز ابصار و رؤیت تعبیر نتوان کرد که عبارت دیگر مشعر
بر کمال انکشاف نیست و درین نقل هم اندک تغیرے و اصلاح کرده شد یعنی در کلام حضرت
ایشان حصول جزم و لذت در باصره نبود و اتفاق علماست که رؤیت نام همان ادراک
هست که بتوسط حاسه باشد نه مجرد ادراک قلبی و الا این قول موافق تاویل اهل
اعتزال مے شود بنا بران دو سه حرف درین زیاده کرده شد و از کلام بعض دیگر
مستفاد میشود که رؤیت در شاهد متحقق مے شود بحصول ظل مرئی در جلیدیه و ازینجا
در مجمع النور و ازانجا در حس مشترک و ازای نفس ناطقه صورت خیالیه و وهمیه عقلیه
تجرید مے کند و درهمین رشته نزول میکند که علم عقلی بواسطهٔ وهم و خیال بحس مشترک
نزول میکند و شبیه حالت ابصار حاصل مے شود اما چونکه تا جلیدیه نزول نیست
ابصار حقیقی نتوان و دران جهان که نفوس مقدسه و مطمئنه گشته کمال اقبال
بجناب مبدأ پیدا میکنند اشعهٔ نورانی آن ذات مقدس بر قوت عقلیه و وهمیه پرتو می زند
و ازانجا بخیال و حس مشترک نزول میکند و بسبب شیوع فیوض الٰهی و قوت مدرکهٔ انسانی
و رفع موانع نوم و تعطل حواس در مجمع النور و جلیدیه هم ریزش خواهد کرد همچنانکه خیالات
درین جهان در جهت و مکان نیست آن معاینهٔ حقیقیه نیز در جهت و مکان نخواهد
بود و دیگرے گفته است که در حدیث شریف انچه در باب رؤیت وارد شده
بر نفی جهت و سلب لوازم جسمیت ایماے نمی دهد اینقدر نیست که آن تجلی عیانی
صوری از سائر مظاهر پدید و وجه امتیاز میدارد اما از سائر مخلوقات که نیز مطالعهٔ صفات
آنجناب اند لیس بانکه ظهور ذات در انتقام بعنوان الوهیت هست و در سائر مظاهر

بعنوان خلیقة و انواع کائنات چنانچه از نار حضرت کلیم ندا سے انا الله لا اله الا انا صحر زد
اما از سائر تجلیات صوری و خیالی و حسی اینجا لی پس بدین وجه هست که ظهور ذات مقدسه
درین مقام بصورتے مباین صور کائنات معلومه و مقرون بجلیتے از عظمت و کبریا
و نور و بها و جمال و صفا و شمول کمالات ذاتی وا نما خواهد بود که حوصلهٔ ناظر اکمل و
اشرف را در وهم و عقل خود گنجایش ندارد و هرگز از ان در تصور آوردن نمی تواند
و آنچه اهل سنت نوشته اند که رویت الخیالی بے کیف هست برائے دفع اشکالات
معتزله از ثبوت لوازم جسمیه گفته اند چون حقیقت تجلی دریافت شود جمله اشکالات
آنهم میپاشند و معهذا بعضے اکابر میفرمایند که نفس را بسبب استغراق قومی در شهود
حق احساس هیچ چیز از زمان و مکان و جهت و وجود خود و غیر خود نخواهد بود همین را
معائنه بے جهت و شکل و لوازم جسمیه میتوان گفت بالجمله همچنانکه گفته می شود که
زید و عمرو را صد جا دیدیم و حال آنکه سوائے بعضے اعراض ایشان ندیده ایم هرگاه
این مسامحه تعبیر درست باشد که موضوع له لغوی لفظ رؤیت هست جاری باشد
در غایت ترفع آن چرا باید کوشید و چرا التزام باید کرد که کنه ذات صرف که از
تعلق ادراک و فهم مبراست در قید حواس فی الابصار اقتدارے این رؤیت در حق خواص
و عوام بسته وجه مختلف مے شود یکے بحسب قرب و بعد دیگر بحسب قلت و کثرت
و دیگر بسبب زیادتی معرفت صفات و کمی آن که در دار کتب شده و تائید این سخن
که مشتبه نیست که بدن ارضی را به نسبت روح حیوانی در وجدان بدل ذات مقدسه
حجاب زیاده تر هست و روح حیوانی همچنین بنسبت عالم مثال علوی که مقام ملائکه
مقربین چون بعالم مثال ترقی نما بصورت همان عالم اکتساب کند و بدن او بحکم
ارواح علویه پیدا کند آنچه در تنها غیب هست اینجا شهادت گردد و و اشرقت الارض
بنور ربها و حقائق اعمال و هیاکل ملائک و احوال جنت و نار معاینه شود الا ترم

اعظم تجلیات الٰهی را که کارخانهٔ تدبیر و فیضان قضا و قدر و نزول شرائع باینها و حکم
امر و نهی ملائکه از انجاست بحسب مراتب اتصال النفس آشکار گردد و تجلی شود و جوارح
بدن بهیئت و قوی روح مطیعه آن واردات گردد یقین است که حالت معاینه
بصری حاصل خواهد گردید والله اعلم بالصواب سوال سیوم آنکه نوشته اند
که ذات حق الآن کما کان است و در اکثر ادعیه آمده سبحان من لا یتغیر بذاته
ولا بصفاته بحدوث الاکوان و حق تعالی این قدر ظهور مخلوقات کرد
و با وجود ظهور مخلوقات در ذاتش و صفاتش تغییر نیاید در فهم نمی آید جواب
مثال ظهور کائنات از حق سبحانه و تعالی و لله المثل الاعلی من کل ما یفهم
و یبدی ظهور صور در آئینه است آئینه ذاتی است که جرم معین است و صفاتی خارجیه
لازمه از قدر و شکل و رنگ و شفافی و نشیب و فرازی در سطح و مانند آن و صفاتی
است خارجیه عارضیه مانند برگشتن روی از غرب بشرق و از زمین بفلک پس
تغیر در قسم صفات مستلزم تغیر و عین آئینه است که اینهمه صفات در ظرف حصول
جواهر آئینه حاصل است و اما صورتها هر چه در ان مطلق در ان ظرف حاصل نشیند
نه بظهور حقائق آنها در ذات و صفات آئینه تغیری می افتد اگرچه هزاران هزار صورت
نیک و بد و پاک و ناپاک در وی نمودار گردد والله اعلم بالصواب سوال چهارم
کافران نزد خود بر ملک تصرف یافتند و مدت مدید ملک مذکور در تصرف آنها
ماند پس ملک مذکور در کدام وقت و عهد ملک شان می شود و کدام شرائط است
که دادن ایشان از ان ملک و هبه کردن از ان ملک در حق کسی حلال شود
و همین صورت اگر مسلمانان متصرف شوند و بکسی هبه کنند گرفتن آن روا باشد یا نه
جواب اگر کفار بر اشیاء منقوله متصرف شوند چون بدار خود میبرند مالک
می شوند و اما چون بر ملک مستولی می شوند پس در آنکه این ملک دار الحرب میشود

اختلاف است بعضی میگویند که دار اسلام هیچگاه دار الحرب نمیشود و بعضی میگویند که چون
دار الاسلام بدو محیط باشد دار الحرب نمی شود و اگر بدار الحرب متصل گردد دار الحرب
میشود و بعضی گویند مادام که یک شعار از شعائر اسلام بوجه اعلان ظاهر باشد
دار الحرب نمی گردد و چون همه شعائر الاسلام موقوف گردد دار الحرب میگردد و بعضی
میگویند که اگر یکی را از شعار اسلام موقوف سازند دار الحرب میشود اما ارجح
و ارجح آنست که مادام که حرب قائم است و مسلمانان از استخلاص آن ملک نا امید
نگشته اند و استیلای کفار بجهتی نشده که هر چیزی از شعائر اسلام که خواهند
موقوف سازند و مسلمانان بی استیذان ایشان اقامت دارند و بر املاک خود
بی اذن ایشان متصرف اند آن ملک دار الاسلام است و دار الحرب نشده و
تصرفات عارضی ایشان معتبر نیست و بعد تسلط اسلام آن تصرفات اعتبار
ندارد و چون مسلمانان از جنگ برگردند و منقاد شوند گو که فلان جمع اسباب دل داشته
باشند اما از مقاومت در مانند و اقامت مسلمانان با استیمان ایشان گردد
و تصرف بر املاک خود باذن ایشان کنند و جریان شعار اسلام از راه بی تعصبی
ایشان باشد نه از روی قوت مسلمانان آن ملک دار الحرب میگردد و تصرفات
ایشان جائز است و هبه ایشان جاری و اما غلبه و تسلط مسلمانان بر بلاد کفار
پس تصرفات ایشان در آن ملک جائز است در اموری که موافق شریعت اند
و در غصب اموال مسلمین نیست والله اعلم بالصواب سوال پنجم صلوة الوسطی
کدام است و فرضا اگر یکی وسطی شود چهار نماز باقی میمانند و اقدر کمال از آنها
بر میخیزد جواب در صلوة الوسطی هفت قول است تعیین هر یکی از پنج نماز
قول است و مجموع نمازها قول ششم و مبهم بودن بطور ساعت جمعه و لیلة القدر
و اسم اعظم قول هفتم اما اصح و ارجح همین است که صلوة الوسطی در تفسیر او این آمده

بلکه در محافظت آداب زائده است چو وقت مستحب جماعت و مسجد و اسباغ وضو و مسواک و
اذان و اقامت و مزید اطمینان و کثرت اذکار و مزیت تاکید درین امور از قبیل مزید
فضل بر فاضل نه فاضل بر ناقص و در ثبوت این قدر تفاوت خود شبهه نیست والله اعلم

سوال ششم شریعت معلوم است که احکام ظاهری را میگویند و بدان امور هستند
و طریقت و حقیقت و معرفت که ذکر آن در رسایل می آید و فهمیده نمی آید که چه چیز است

جواب لفظ شریعت دو معنی دارد عام و خاص معنی اول ما جاء عن رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی امور الدین من اعتقاد و عمل و خلق و حال قربة و رخصة و عزیمة و
امر و نهی و معنی دوم آنچه تعلق بعمل جوارح دارد از عبادات مالی و بدنی و بیان آن
عهده فقیه است و در کتب فقه مذکور می شود و همین را مقابل طریقت و اخوات آن
میکنند پس آنچه تعلق با خلاق و نیات و آداب عبادات بر وجه عزیمت دارد طریقت
است و آنچه تعلق با خلاص و عین الیقین و تحصیل مشاهده و استغراق دران دارد
حقیقت است و آنچه تعلق بمکاشفه اسرار اعتقادات دارد از کیفیت توحید و
معیت و قیومیت و اسرار جهت و مراتب ولایت و اولیاء و مانند آن دارد آنرا معرفت
گویند و اینهمه در معنی اول شریعت داخل اند آری در هر فنے کاملان آن فن بغیر منصوص
را استنباط نموده با منصوص ملحق ساخته شرحے و بسطے و یگر داده علم جداگانه استخراج
نموده اند والله اعلم

سوال هفتم معرفت کمال هر شئے بچه طورے میشود چراکه از
دیدن و شنیدن و خوردن معرفت کمال حاصل نمی شود

جواب حقائق اشیا
ظلال صفات الهی اند و ظهور آنها در خارج مربوط بعلل اربعه است فاعلی و غائی و مادی
و صوری و ظهور کمال این حقائق به ترتب آثار مختصه آنها است و حصول ثمرات
خاصه با آنها پس معرفت کمال هر چیز بالاجمال به تجلی ذات حق است هر سالک در ضمن
آن شئے که این تجلی بعد مشاهده کثرت در وحدت در مقام سیر بالله فی الاشیاء

حاصل میشود و بالتفصیل با حاطهٔ مبادی و خواص است از قوانین حکمیه مع تشخیص و مرتبهٔ
منزل آن و قوانین کشفیه دیگر از محسوسات باشد ادراک بحواس نیز در تتمیم معرفت حقیقت
او دخل است والله اعلم بالصواب **سوال هشتم** قصهٔ ابلیس که در کلام الله وارد است
معلوم نیست که سوال و جواب او بچه طور گردیده بطور الهام یا بطور دیگر **جواب** تقریر
این کلام در نقلیات هیچ وارد نشده اما وجدان چنان دریافت میکند که از راه القا
بود یعنی این شقی ندا می شنید و میدانست که این ندای حق است و در نفس الامر
یکی از ملائکه مظاهر قهر کلام الهی را ادا میساخت که این شقی او را نمی دید و نمی شناخت
لیکن باید دانست که کفر این ملعون کفر جهل و احتجاب نیست بلکه جحود و عناد است پیش از
لعنت قوت ادراکیه بهم رسانیده بود و تلقی از غیب میکرد زائل کرده اند و سلب نموده
تا از الم فیض و فرط تعطش بیقرار نگردد و قدم در راه توبه ننهد بلکه همین راه را
ممزوج بسخط او عتاب نموده در کسوت امانت طره بر پا داشته اند اما در جوهر روح
او رقیقهٔ مظلم افگنده اند که گاهی خود را مستحق عفو جنسی و گاهی در لباس استغنا و
مایوسی گمان کرده بقوت طاعات و اسماء مکتسبه در شیاطین و مردم تصرف میکند
و آن رقیقهٔ مظلم را با دوان ان موت ساخته خلق را بالضلال و جهل و قسوت و بکرا
باطله رنگین می نماید نعوذ بالله منه والله اعلم **سوال نهم** مشهور است سجده
ارواح و از کلام الله همین قدر معلوم گردیده که اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلٰى و تفسیر
سجده معلوم نیست که بچه بود و ساجد بیک سجده و دو سجده و تارک آن و میل
از ین مذکورین کدام کس شدند **جواب** سجده درین موقف مروی نیست مومنین
که خاتمهٔ ایشان بر ایمان می شود جواب اقرار بلی بتوقف دادند و کافران بتوقف
اما بعضی فقها میگویند که انبیاء دو سجده کرده اند و عوام مومنین یک سجده و کافران
نکردند سند این معلوم نیست آیه و را احادیث و آیات گرفتن چهار میثاق

معلوم می‌شود اول از جملهٔ اولو العزم دوم از سائر انبیا سوم از علما چهارم از عام
چنانچه الله وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ
وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا و جای دیگر فرموده اند
وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ
رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ و جای دیگر فرموده
وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ
عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى و الله اعلم بالصواب

سوال دهم در حالت برهنگی کلام حرام است و چون زن و شوهر فراهم آیند ذکر الله
ضرور است و این دو امر فیما بین خود مباینت دارند **جواب** حالت برهنگی کلام حرام
نیست بلکه مکروه است و این مکروه هم بالکلیه نیست نه مجرد تلفظ بزبان و ذکر الله
در جای نتن و نجاست منع است و در شغل جماع نه و معهذا علما نوشته اند که ذکر الله
در بیت الخلا و هم در وقت جماع پیش از در آمدن و کشف عورت کردن مسنون است
پس مباینت و منافات نیست والله اعلم بالصواب **سوال یازدهم** دیدن
جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حالت منام فرقهٔ سنیه و شیعه هر دو را می شود و هر یک ارشاد
آنجناب بیان می کند و احکام موافق خود نقل نماید اغلب که هر دو کسان را اقرار کردن
در آنجناب خوش نمی آید و خطرات شیطانی را آنجا دخل نیست این چه تصور توان کرد
جواب مضمون حدیث مَنْ رَآنِي فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَآنِي را اکثر علما تخصیص
بصورت مدفونه در روضهٔ منوره نموده اند و بعضی تعمیم کرده اند بجمیع صورتها که آنجناب
از ابتدای نبوت تا وفات در جوانی و کلان سالی در سفر و حضر و صحت و مرض بران
بوده اند تو ار رستی و شیعه بران صورت احتمال بیش نیست و وقوع آن ثابت نشده
والنقض بالفرضیات اما تحقیق این است که دیدن آنجناب صلی الله علیه وسلم در خواب

بر چهار قسم متنوع اند شد یکی رویای الهی که اتصال یقین بآنجناب است علی التحقیق و ملکی که دیدن متعلقات آنجناب است از دیدن ایشان و سنت ایشان و ذریت ایشان و بسبب مظهر ایشان و درجهٔ سالک در متابعت و محبت ایشان و مانند آن بصورت آنجناب مقدس در پردهٔ مناسبات که در فن تعبیر معتبر اند و رویای نفسانی که ظهور صورت اعتقاد یه خود است که بر لوح خیال منقوش است مانند انتقاش صورت بر کاغذ این هر سه قسم در حق آنجناب جائز است و قسم چهارم که شیطانی است یعنی تمثل شیطان بصورت آنجناب همین منتفی و ممتنع است اما در قسم سیوم شیطانی گاهی بالقای آوازی و کلامی تلبس میکند و وسوسه می اندازد و چون بشهادت بعض روایات که در وقت قرات سورهٔ نجم در وقت سکوت آنجناب شیطانی دو سه حرف گفته بعضی سامعان مشرکین را مشتبه ساخت در حین حیات آنچنین ممکن باشد در خواب چرا ممکن نیست لهذا در شریعت غرا احکام خواب را حجت نمی شمارند و در احادیث مشهوره نمی شمارند تا اگر از اهل بدعت دیدن آنجناب بصحت رسد از ین قبیل خواهد بود وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ ٭

رقعهٔ حضرت شاه غلام علی صاحب

حضرت سلامت بعد تسلیمات معروض میدارد حقیقت کعبه علما چه بیان کرده اند و صوفیه چه میفرمایند ارشاد بود و زیاده تسلیمات و مومن را فضل بر کعبه چرا است جواب علما حقیقت برای کعبه بیان نکرده اند همین سنگ و خشت و گل است که بحکم الهی باستقبال او در نماز و بطواف گرد او صادر شده باین نظر فضیلتی و منقبتی حاصل شده است چنانچه حضرت عمر رض اینجا فرموده اِنَّكَ حَجَرٌ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ هرگاه در حقائق طبعیه صوفیه نام مجموع اعراض داشته باشد بدون اثبات صور نوعیه پس بماهیات صناعیه چه رسد و اما نزد صوفیه پس هر شئی را سه حقیقت است حقیقت جسمانی و حقیقت روحانی و حقیقت ربانی

حقیقت جسمانی کعبه شعبه از ولایت ابراهیمی که حق سبحانه آنرا تخم معرفت ساخته بعد بنای
او گاهی جهان از شریعت حقه خالی نمانده و و بهره دهجهان انتشار یافته و نائب حق
سبحانه و تعالی در قضاے وطر شوق طالبان که اَلْحَجَرُ الْاَسْوَدُ یَمِیْنُ اللّٰهِ فِی الْاَرْضِ
وماحی سیئات و شافع زوّار مے شود بعد از ان از ولایت محمدی خلعتے فاخر و لباس
ملکه بلی سابغ پوشیده طرفه رونقے و بہاے یافته مرآت انوار قاهره بر ذات
قدس شده و حقیقت روحانی او شان کمال تفرد الٰہی ست چنانکه در بنی آدم
قطب مدار را و در شهور رمضان را و در ایام جمعه را و در مواضع کعبه را رسیده و
واتصال آن بصفت مبدئیة خود که خاصه حق ست پیوسته که اول انعقاد زمین
از انجا بود و بر دست حضرت ابراهیم علیه السلام که توجه غیب مطلق و حذاقت
محض داشته بروز کرده و لهذا لباس سیاه پوشیده که نشان غیب و بطون
ست و حقیقت ربانی او شان مسجودیت حق ست که خاصه ذات صرف ست
که صفات را نیز از ان بهره نرسیده باین اعتبار جمیع حقائق که تعلق بصفات
دارند بالا تر گشته واما معنی لِسَانُ الْمُؤْمِنِ اَکْرَمُ عَلَی اللّٰهِ مِنْكَ پس براے
نسبت مومن که آنجا عبارت از انسان کامل ست جمعیتے دارد که کعبه دارد و سر
نیابت کعبه ما دامیکه حق خود جلوه گر شده چون مومن را مرتبه دیدار بخشید مراتب
نیابت فرود رفتند و نیز مومن در مقام قرب ذوالعقل جسے یابد آن نوع قرب که
کعبه یافته و ممتاز مے شود و از استحقاق ثمرات طاعات و حالت کعبه شبیه به
حالات ملأ اعلی ست فقط و احکام باعتبار جهات کمال مختلف مے شود و باعتبار
حقیقت ربانی کعبه اشرف ست

واللّٰه اعلم بالصواب

⁂

رسالهٔ نذور بزرگان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بعد حمد و شکر ربّ العزّت و درود و سلام بر خاتم النبوّت و بر ستو سلان جناب از اہل بیت و اہل محبت میگوید بندهٔ مسکین محمد رفیع الدین الحقہ اللہ بسلفہ الصالحین این کلماتے ست در باب نذورے کہ بر مزارات اولیاے آرند مشتمل چند مسئلہ

مسئلہ اوّل آنکہ لفظ نذر کہ آنجا مستعمل مے شود نہ بمعنی شرعی ست کہ ایجاب غیر واجب ست از جنس عبادات مقصوده بطریق تقرب الی اللہ بلکہ بمعنی عرفی ست چہ عرف اہل سنت کہ آنچہ پیش بزرگان مے برند نذر و نیاز میگویند آرے نذر شرعی قسمے ازان گاہے می باشد و حکم نذر این ست کہ اگر بتحقیق محض برای اولیاست حرام ست کہ وارد شده ست لَا نَذْرَ لِغَیْرِ اللّٰہِ و نیز قضاے حاجت باستقلال از کسی خواستن و او را مالک نفع و ضرر خود اعتقاد کردن نوعے از شرک اکبر بصورت ست نہ در نیت حقیقت و واقع بریکے از سہ وجہ مباح ست **وجہ اوّل** آنکہ خالص برای خدا تعالی است و ایشان مصرف محض اند گویا میگوید الٰہی آنمرادِ من حاصل شود نذر تو بر خدام آنضریح رسانم **وجہ دوم** آنکہ ایشان را شفیع سازد گویا می گوید یا حضرت در جناب الٰہی برای این مشکل دعا بکنید اگر این مراد حاصل شود از طرف تو در جناب الٰہی اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب این عائد بشما شود و این معنی جواز دارد چرا کہ جناب نبوت صلی اللہ علیہ وسلم حضرت امیر المومنین علی مرتضی رضی اللہ تعالی عنہ را وصیت فرموده کہ تا زنده باشی از طرف من قربانی کرده باشی و سعد بن عباده را فرموده جاے بنا کن

و بگو هٰذِهٖ لِاُمِّ سَعدٍ **وجه سیوم** آنکه آن بزرگ را در جناب الٰهی وسیله سازد گویا
میگوید الٰهی ببرکت فلان بزرگ و بحق عنایات و مهربانی خود بر او که عمر خود در بندگی و
رضاجوئی تو گذرانیده اگر مشکل مرا آسان کنی اینقدر مال برای تو بدهم و ثواب
آن تن خواه روح آن بزرگ سازم تا از بر و احسان با آن بزرگ خوشنود شوی و
این هم هست که مذهب حنفیه است که لِلْاِنْسَانِ اَنْ يَّجْعَلَ ثَوَابَ نَافِلَةٍ لِمَنْ
شَاءَ **مسئله دوم** دادن نیاز اولیا بر کدام یکی از عفوا از مرمت زمین و
روشنی و مصرف خدام و خدمت اضیاف و سرانجام مجلس مقرر کند حکم این قسم
آنکه وقف است برای مصارف مذکوره زیرا که اصل آن محبوس است از تصرف اهل
استحقاق و منافع آن مصروف بایشان لکن نه وقف حقیقی است زیرا که آنچه اصل
محبوس است ملک رقبهٔ آن برای واقف نبود بلکه شبیه بوقف است در صورت و احکام
پس بتقدیر فقدان مصارف راجع بواقف شود یا به بیت المال مگر آنکه امرا و حکام
غله و زر نقد برای همین مصارف معین میکنند و زمینداران از آنچه للّه می برآرند و آنرا
رسولی می خوانند برای همین قسم امور بر مزارات ایشان میفرستند و درین صورت
شخصی که او میرساند وکیل است برای صرف کردن دران مصارف و آن مال یا
صدقه خواهد بود یا ثابت بر ملک واهب تا زمان صرف کردن و مصارف آن همان
مصارف وقف است پس برای این کار متولی وقف لازم است و آن متولی را امانت
و کفایت واجب و نصب این متولی یا از طرف میت باشد که در حین حیات خود شخصی را
معین کند که وصی او باشد و یا بنصب او و یا باتفاق اهل حل و عقد از اصحاب طریق و خلفای
میت و اقارب قبیله او باشد مانند آنچه در حدیث شریف آمده است اِذَا كُنْتُمْ
فِيْ سَفَرٍ فَاَمِّرُوْا اَحَدَكُمْ و یا آنکه این امر بجز یکی دران خاندان نماند خواه بقرابت
صوری چون فرزند و خواه بخلافت معنوی پس مردم بالضرورة باو رجوع نمایند

وکار در بیت نهند و خواه نصیب او بتجویز حکم سلطان باشد در صورت اول شخص را صاحب
سجاده توان گفت و در صورت اخیر متولی محض خواهد بود و قسم دیگر آنکه حاکم یا زمین دار
بہ نیت صلہ و ثواب روح میّت و بہ نیت خوشنودی و رضای او بیکے علی التعیین بدهد و یا
بطریق سالانه و فصلانه بنام آن معین و مقرر سازد و این قسم نیز جائز است بنا بر عمل
آنکه جناب نبوت صلی اللہ علیہ وسلم از طعام و لحم نزد صدیق حضرت خدیجہ صدیقہ
می فرستادند و این هبه و هدیه محض است و دیگرے را در وے شرکتے نیست و ورود انجا
ایشان نیست ثوابے و عبادتے نیست بلکه بر و احسان با احباب است در شرع شریف
مجوز و مسلم است و حکم این قسم آنکه هدیه و تملیک محض است برائے غنی و صدقه است
برائے فقیر بثبوت قبض خالص ملک موهوب له میگردد و دیگرے آنرا از اقارب متوسلان
او دران شرکتے نیست و اراضی این قسم حکم سائر اراضی دارند از عطای سلطانی
اگر واهب تملیک رقبه کرده است حکم فرائض در ورثه آن شخص جاری خواهد شد و اگر
نکرده است پس اگر قانون تقسیم معین کرده حکم عوارسیت بران عمل نمایند و اگر معین
ننموده و مورث تقسیم آن معین نموده بران نیز عمل باید کرد و یا موافق فرائض باید کرد
تا مطابق تقسیم خداوندی باشد تا وقتیکه صاحب عطا شرح نکرده و یا تجویز تقسیم از خود
ننموده این حکم جاری بیتوانند شد و الا در قسم سابق مندرج خواهد گشت قسم سیوم آنکه
مردم بر مزارات اولیا چیزے نهاده می روند و تعیین کسے منظور ندارند موافق اراده ایشان
خواه یکے از متوسلان ایشان بگیرد و خواه همه تقسیم کنند خواه اجنبی بگیرد حکم این قسم آنکه از
قبیل تحلیل و اباحت است مانند آنکه خم آب بر سر راه نهند هرکه خواهد بنوشد و یا خوشه
خرما در مسجدے آویزند هرکه خواهد بخورد و قسم دیگر آنکه کسے بطریق نذر چنانکه در مسئله اول
گذشت چیزے بنام خدام مزار مقرر نموده وقت او انجا رساند و دیگر آنکه چیزے
در غلہ اندازد چنانکه خدام مزار برائے تقسیم جمع مے سازند حکم این قسم آنکه در حصول ملک

شخصے نیست ہرکہ از ایشان خواہد تصرف نماید لکن چون جمعی متوقع این قسم فتوح نوشتہ
اند خدمت مزار متساوی الاقدام اند و قاسم را نسبت بخیانت و حق تلفی متہم کنند
و اخفاے این فیما بین ایشان موجب منازعت و مخاصمت میگردد و پس برای رہائی
عدالت و برائے دفع تہمت و خصومت در تقسیم قانونی مصطلح مے نہند درین صورت
از روے شرع حکمے معین نیست بلکہ محمول بر شرکت وجوہ و شرکت تقبیل است بر نوعے
کہ قرار دہند معتبر و معمول بہ خواہد بود و این تقسیم نہ از قبیل قسمت غنائم ہست و نہ از قبیل
قسمت مواریث و اگر درین باب شبہ دامنگیر شود کہ این از قبیل ہبہ مشاع میگردد
باید فہمید کہ ہبہ مشاع از قبیل محظورات عقلی و ممنوعات شرعی نیست چونکہ بخلاف
ادلہ عقلیہ باشد و قضاے قاضی بآن رد شود بلکہ صاحبین و امام شافعی حکم بجواز آن
کردہ اند اگر بنا بر ضرورت تجویز نمایند و عمل بقول مجوزان کنند دور از دیانت نخواہد بود
و اگر محمول بر تحلیل و اباحت دارند ہم بعید نیست و قسم دیگر آنکہ بعضے اغنیا مبلغ پیشکش
الیٰ مینویسند کہ در خدام فلان مزار تقسیم نماید درین صورت آن شخص وکیل است
در اقباض از طرف واہب و بعد تقسیم حق خاص ہریکے بحکم ہبہ مبلغ مرسول در اقباض او تمام
مے شود و تقسیم آن باجازت مالک باید کرد و یا بتفویض برائے وکیل و این تقسیم
خواہ بطریق فی نزد امام شافعی باشد یا بطریق حاجت و مصارف نزد امام اعظم رحمہم
و این وجہ ثالث است و آنچہ برائے تعمیر مزار و غیر آن ارسال کردہ شود متعین است
و اگر صاحب توفیقے مکانے بر مزارے مرتب سازد و از تصرف خود برآوردہ
در تصرف خدام آنجا گذارد و بعد مرمت شکست و ریخت و ہنگی حکم او نیز ہمین حکم
باشد کہ ثمن آن در مرمت و مصالح ہمان مکان صرف نمایند و آنچہ از مصارف
مستغنی عنہ باشد بطریق امانت نگاہدارند برائے وقت حاجت و اگر احتیاج
مساکین و خدام غالب بود در صورت استغنا از مرمت در ایشان تقسیم نماید

مسئلهٔ سیوم که مستحق این نذر کیست چون ظاهر است که میت را ملک نیست پس بنابر احکام میراث از حجب حرمان و حجب نقصان مرعی داشتن هم متعذر و هم باطل است بلکه در لفظ موهبت باید دید اگر بنام اولاد است بر اولاد موجود تقسیم نمایند و اگر بنام خدام آستانه و ایشان تقسیم نمایند و اگر همچنین سهم نیست در خدام آنجا خواه اولاد باشند خواه اجانب و اگر بر فقرا سهم نباشد اگر اولاد باشند احق اند و الا در متوسلان و اگر تعیین جماعت معتبر شد موجب اجر خواهد بود -

مسئلهٔ چهارم آنکه رسم است که بعضے حق داران حصهٔ خود را که معتبر با سهم اسامی مے شود بدست کسے بیع مے کنند یا رهن مے گذارند و یا هبه سهم نمایند و این عقد موافق قواعد شرع باطل است اول آنکه مال موجود نیست و معلوم القدر نیست پس قابل تملیک بعوض و غیر عوض نخواهد بود و اگر همچنین عقد بجهالت واقع شود زرے که بائع گرفته است اگر زنده است از سهم او ادا سازند که شبه مرتهن خواهد بود و اگر مرده است و مال دیگر وارد از آن مال ادا سازند و الا صیانة لمال المشتری تا مدت ادائے آن اهمال کنند و مسامحت نمایند و بعد از آن بوجوه مذکوره تقسیم فیما بینهم قسمت کنند والله اعلم

✤ ✤ ✤

✤ ✤

✤

رساله بیعت

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد والصلوٰة می گوید بندهٔ مسکین محمد رفیع الدین بیعت که پیش صوفیه معتبر و مقبول است چهار قسم یافته می شود و هر قسم را شروط علیحده است و ثمرات دیگر بیعت توسلات و بیعت شریعت و بیعت طریقت و بیعت حقیقت وسوای این آنچه برای تحصیل مال وجاه یا برای تحصیل حاجات دنیوی از مرشد باشد فی الحقیقت اعتبارے ندارد بمضمون مَنْ کَانَتْ هِجْرَتُهٗ اِلَی اللّٰهِ وَاِلَی الرَّسُوْلِ فَهِجْرَتُهٗ اِلَی اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ وَمَنْ کَانَتْ هِجْرَتُهٗ اِلٰی دُنْیَا یُصِیْبُهَا اَوِ امْرَاَةٍ یَتَزَوَّجُهَا فَهِجْرَتُهٗ اِلٰی مَا هَاجَرَ اِلَیْهِ ا۱ بیعت توسلات پس حقیقتش آنکه رب العزت را جل شانه با هر یکے از ائمه طرق بشارتها و وعده های بزرگ هست مردمان ناقص محبت یکے ازین اصحاب طرق حاصل کرده و بعد فضائل ایشان دریافت میخواهند که استحقاق آن بشارات حاصل نمایند چون آن ... یعنی اندراج در زمرهٔ ایشان داخل سازد و این دخول را آن بزرگان قبول فرمایند چون این بزرگان از نظر عوام مختفی اند ناچار و کلاے ایشان که در حق آنها کلام وکالت مانند یَدُهٗ کَیَدِیْ وَقَوْلُهٗ کَقَوْلِیْ فرموده باشند چنانکه حق جل ... او در حق خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم فرموده است اِنَّ الَّذِیْنَ یُبَایِعُوْنَكَ اِنَّمَا یُبَایِعُوْنَ اللّٰهَ یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَیْدِیْهِمْ گفته باشد تا عقد قبول ... از ... منسوب به وکلان ایشان شود پس بنا بر این بیعت بر صدق محبت طالب ... و اگر ... سلسله شیخ باشد و شرط آن قیام تعظیم و یادگاری ایشان و فراوانی ... تقرع

اوراد و اشغال ایشان است یا نوعے از مناسبت بایشان متحقق گردد پس ثمرهٔ این
اتصال با آن بزرگان است در قبر و حشر و امداد ایشان این طالب را وقتاً بعد وقت
و اما بیعت شریعت پس حقیقتش آنکه مرد عاصی که عمر را در غفلت و معصیت گذارده هرگاه
برین خیال متنبه می شود و ندامت می کشد و رجوع بران تقوی و طاعت میخواهد حصول
اینمعنی بدون تحکیم عالم متقی بر ظاهر و باطن خود در عادت منتظم نمی تواند شد چه دیدن
کتاب هاے شریعت مانند مراجعت کتب طب است بیمار را بدون حصول ملکهٔ طبیه
معالجه باین قدر اصلاح مزاج و دفع مرض دشوار است و همچنین بقول هر عالمی عمل کردن
موجب تحیر است که هر یکے صحیح الفکر والحواس نمی باشد پس بنابرین ضرورت مردے را
که با وجود علم و تقوی دو صفت داشته باشد یکے عدم مساهلت و مداهنت در مقام
امر بالمعروف و نهی عن المنکر دوم شناختن آنچه بحال طالب افضل و اسهل است
پس اینچنین کس را اختیار کند و زمام امور خود را بدست او سپارد و متابعت او بر خود
لازم گیرد تا بمراد خود رسد و ثمرهٔ این رسیدن است به نجات کلی در عقبی و دخول در
جناب العلی و تحصیل رضاے مولی کما قال اللہ اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ
اُولٰٓئِكَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ جَزَآؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّٰتُ عَدْنٍ تَجْرِیْ
مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ خٰلِدِیْنَ فِیْهَآ اَبَدًا رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوْا عَنْهُ
و شرط آن رضی داشتن شیخ است تا بر خاطر او غبار ملال نه نشیند و پنهان نه داشتن
احوال از شیخ ظاهر است که اینمعنی در آن شیخ متحقق خواهد بود که او نیز بر دست شیوخ
تربیت یافته باشد و بفیض صحبت ایشان از مکائد نفس آگاه گشته پس او را نیز سلسله
هم باید و اما بیعت طریقت پس حقیقتش آنکه مرد خوش همت هرگاه فضائل و مناقب
اولیاء و تصرفات عجیبهٔ ایشان مثل حصول مراد مردم و قوت همت و تصرف بر دلها
و کشف احوال موتی و کشف مستقبلات حوادث و ملاقات ارواح طیبه مانند آن بشنود

شوقِ تحصیل آن در دل او غالب می شود از قبیل متعارف است که هر صنعتی بغیر مزاولت واخذ آن از ماہران آن فن بکمال نمی رسد بس چیزیکه مانند آن در دست ہیچکس دیده نمی شود از فکر ناقصِ خود چگونه آن کمال را تحصیل توان کرد پس کسی را که درین اشغال واعمال مهارت کلّی داشته باشد وخود مصدر این آثار باشد واین امور مراورا اسهل الحصول باشد اُستاد خود ساخته حقِ متابعتِ آنها ادا نماید و بهر شرطیکه قیام فرماید از مجاهداتِ نفسانی وجسمانی بجا آرد تا درین کار ماهر گردد وبمقصود خود رسد وثمرهٔ آن مصفّا ساختن وجه روح است از کدورتِ جسمانی ومنوّر ومکمّل ساختن آن با نوارِ روحانی واسماءِ ربّانی ومبدأ فیضِ الٰهی گشتن برای بندگان الٰہی وحل مشکلات آنها تا بطفیل آن در جنابِ الٰهی بحکم اَلْخَلْقُ عِیَالُ اللّٰهِ فَاَحَبُّهُمْ اِلَی اللّٰهِ اَنْفَعُهُمْ لِعِیَالِهٖ مستحق فضیلت محبوبیت مشرف گشتن وبازمرهٔ اولیاء صلحا شریکِ فضائل شدن ومناسبت صفاتی با ایشان پیدا کردن واما بیعتِ حقیقته پس حقیقتش آنکه مردانِ عالی همت را که حق تعالیٰ ایشان را برای مشاهدهٔ جمال خود مرآت ساخته وبرائے اجرائے مراداتِ خود آلهٔ جارحه فرموده است واز روزِ ازل کششِ محبتِ ذاتی در جوهرِ ارواحِ ایشان نهاده بتقریبے از تقریبات آن سرِّ مکنون اندرون شورش مے زند وتعلقاتِ مکنونات را از ضمائرِ ایشان از هم مے پاشد پس مشتاقِ دوامِ حضورِ بے مزاحمتِ آثارِ اکوان وعاشقِ جمال حضرتِ ایزد مے شود وبدون آن قرار نمی دارد وفنائے وجودِ خود وبقا بوجودِ الٰهی از ته دل مے جوید چون طلبِ ایشان حقیقی است وجودِ الٰهی با فضائل کمال ورآفرینشِ ایشان برای همین است اما جوهرِ نفسِ هر یکے سوائے انبیائے کاملین از آن قبیل نیست که خود بخود باین مقصدِ عالی توانند رسید برای تربیت ایشان وایصالِ ایشان باین مقصدِ اعلیٰ یکے را از کاملین بر سر وقتِ ایشان میگمارند

تا باعانت او در رہنمائی و حل مشکلات و دفع ترددات و کشف شبہات کہ لازم بشریت است می نمودہ باشد و باندک تربیت فائدہ بے نہایت می یابد و ہمچنین کسانیرا کہ اینمعنے در جوہر نفس اگرچہ مندرج است لیکن بآن قوت نیست اینہارا بکمالے می رساند کہ از پرتو باطن او بہ طینت او باین مراتب عالیہ مشرف شوند شرط این فناے وجود و قطع تعلقات کونی و حظوظ نفسانی و بے تعلقی از مال و جاہ و علاقہ داران ہست و ثمرۂ آن موجود بودن بنور تجلیات الٰہی و فنا گشتن حجب وجود ظلمانی است گویا حقیقت خلافت رب العزت براے ایشان و حدیث کُنْتُ سَمْعَهٗ وَ بَصَرَهٗ بیانِ حالِ ایشان و حدیث اِنَّ لِلّٰہِ عِبَادًا لَا یَسْتُرُ الرَّبُّ عَنْھُمْ صادق بر ایشان و اللّٰہ اعلم۔

رسالہ حملۃ العرش

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

در ذکر حملۃ العرش قرآن مجید ناطق ہست بآنکہ حملۂ عرش روز قیامت ہشت نفر خواہند بود و حدیث شریف مبین ہست کہ الحال چہار نفر کامل و چہار خالی اند و صورت ایشان در حدیث شریف باسم ثمانیۃ اوعال مذکور شدہ ہست طائفۂ کلمہ امیۃ بن ابی الصلت راکہ بہ تقریر و تصدیق جناب نبوت پیوستہ رجل و ثور تحت قائم عرشہ والنسر الاخری ولیث امرصد حمل بر حملۃ العرش نمودہ اند اما از حدیث شریف استشمام اینمعنی بنے شود و جدان آن نیز بآن نمی گردد زیرا کہ حملۃ العرش موصوف اند بقرب اتم و تحمل فیض حملی کہ عرش مجید صورت آنست تدبیر ایشان لازم ہست کہ شامل جمیع ماتحت بود اگر بتفضیل کریم تدبیر الٰہی در حیوانات منحصر نیست کہ در

نباتات و معادن وچه حکمتها ودیعت است ونیز حیوانات حشرات بری و بحری خارج
اندازین چهار ومجموع کائنات ارضی بنسبت انقلاب عناصر و اوضاع افلاک وکواکب
اقل قلیل اند لَخَلْقُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ واگر براجمال اکتفا
کنیم غایت کمالات همه ها ومنبع فیوض آنها حضرت انسان است فقط بلکه ظاهر میشود
که این بیت اشارت بقیام ارباب الانواع است درخطیرة القدس وصاحب
فتوحات از بعض عرفا نقل نموده وخود اختیار نموده اند که این عرش را ملک
وحملهٔ آن اسرافیل وآدم وجبرئیل ومحمد ومیکائیل وابراهیم ومالک علیهم السلام
والصلوة قرار داده اند ودو اول برای اجسام وثانی برای ارواح وثالث
برای اغذیه ورابع برای اجزیه اینقول نیز باختیار ملائمت ندارد که این جماعه را
مقامات مقرره است سوای عرش ونزول است در خلق وتدبیرات درین
چهار باب منحصر نه بخلاف حملهٔ عرش آنچه درخاطر فقیر می رسد حق سبحانه وتعالی
از خطا نگاهدارد این است که حملة العرش جمعی باشند که حامل کمالات اربعهٔ
الٰهیه اند یعنی ابداع وخلق وتدبیر بدنی ملک اول که حامل کمال ابداع است متحقق
است باسم قیوم وموکل است بر هیولی وصورت شهادی ومثالی وازمنه وامکنه
وجهات وحرکات واوست علم استعدادات وخیر آنها وتقسیم اخبار وتحدید
وجهات وتقدیر مواقیت وتاسیس مبانی ومایلحقه وملک ثانی که حامل کمال خلق
است متحقق است باسم مصور وموکل است بر نفوس وصور نوعیه بسائط ومرکبات
فلکیه وعنصریه واوست علم القاء خواص صور وشرح وافاضهٔ آثار آن
وتشخص هیاکل وقوای آن وهر افق هر یکی ومایتعلق به وملک ثالث
که حامل کمال تدبیر است متحقق است باسم عدل وموکل است بر تشبیه نظام
بغیر طاق عند اشتیاق الصور وتداخل واوست علم ترجیح بین المختلفات

وقبض و بسط اسباب و موازنه آنها بغایات و بانیا سبه ملک رابع که حامل کمال ربانی
ست متحقق ست باسم قدوس و موکل ست بر تجلیات و شعائر الهیه و اوراست
علم مظاهر تجلیات متنوعه و نصب شرائع و موازین عقائد و اعمال و مراتب اهل الله و
حفظ ملل حق و باطل و باثمانیه ظاهر آنچه در حدیث نبوی وارد گشته مرا اذن داده شد
که بیان کنم برای شما حال یکی از ملائکه حملة العرش و بعد ذکر عظم خلقت او فرمودند
تسبیح او این کلمه ست سُبْحَانَكَ حَيْثُ كُنْتَ اشارت باین ملک عظیم القدر ست
و آنکه حقیقت این ملک جهتی خاص ست از کمالات الهیه که هر کجا در مظاهر جمال صفة
الله ظهور فرماید منشأ جهت حقانیة دران کسوت و حامل این ظهور همین ملک باشد
گویا هر کجا که تجلی باشد نمی شود مگر بر قلب این ملک همین ملک ست که متشبح گردد
بصورت تجلی و اوست که جارحه لسان کلمه إِنِّي أَنَا اللهُ میگردد و مرآت ذات حق میشود
و مِنْ حَيْثُ رَفْعُ الْحِجَابِ مثلاً همین ملک بود که بصورت نار برای حضرت موسی علیه السلام
ظاهر شد و مصداق أَن بُورِكَ فِي النَّارِ گشت و کلمه إِنِّي أَنَا اللهُ از جناب الهی
بکلام بی کیف در سینه این ملک سر بر میزد و در مرآت نار مسموع میشد وَاللهُ
أَعْلَمُ بالجمله این چهار ملک حملة العرش تکوین اند اصالةً و انتهای فیض تشریع بایشان
از حیثیت اندراج تشریع ست در تکوین و چون جریان نظام این نشأة دنیا بر
حسب فیض تکوین ست و فیض تشریع درین نشأة تبعی و ضمنی و تمییز حق از باطل
کما ینبغی در پرده التباس ست لاجرم تحمل بار این چهار ست تا آنکه بمقتضای
سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ عتاب الهی بتمر روضه تشریع پردازد و حکم هر نفسی
را و را حفظ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ که دار السبوغ و البقاء الحقوق ست
بیفشاند و استعدادات فطری و کسبی هر نفس سر برآرد و هر یکی حکم عالمی پیدا کند
و منبع چندین هزاران هزار صور و اعمال خیر و شر گردد و خاوران فیض تشریع

در بردشتن عرش فیض مطلق سہت شریک شوند اول ملکے باشد کہ رفیق ملک اول
سہت و اوراست علم استعدادات نفوس بشریہ و جنیہ و دقائق مندرجہ در ان و
درجات کمالات آنہا و قواے مجز دراینہا و ثانی ملکے سہت کہ رفیق ملک ثانی و اورسہت
علم حقائق اعمال و کیفیت ظہور اینہا بگوناگون تمثیلات در مراتب مثال ر اسخ و شرح
جہات آن اعمال از طاعات و معاصی کہ ہر یکے حقیقت مشرعیہ سہت علیحدہ
و موازین سعادت و شقاوت و آخریہ احوال و اقوال و اعمال و صور معتقدات
و ملکات و ثالث رفیق ملک ثالث سہت و اورسہت علم حوائج ناس و معاملات
و حقوق العباد و فیصل خصوصیات و وجود مقاصد کفارات و سیئات و محو و
اثبات الوان قلوب با ہمہ گرو تشخص درجات اہل لقا حضل ارباحین و ہالکین
و ضوابط مصالح و مقاصد و اعذار و رابع ملکے سہت کہ رفیق ملک رابع سہت و
اوراست علم ثمرات احوال و مشاہدات و نیران اہل رؤیت حق تعالیٰ و ربط
احوال باسماء الٰہیہ کہ مبادی آن سہت و قدر ظہور ہر اسمے در شیخ خود قوۃً و ضعفًا
و تحدید منازل از ارتفاع و حجب و انکشاف ذات و اخلاص عاملین و تخلق و تحقق با
وَمَا يُلَايِمُ ذٰلك این سہت انچہ نور توفیق سہت در حالت دانیہ بآن راہ نمودہ و وجدان
ایماسے کند کہ کیفیت حمل این جماعہ چنان باشد کہ قائمہ کہ مواجہہ خلق بدان سہت مقام
ملک رابع سہت و جانب یمین آن مقام ملک ثانی است و جانب یسار مقام ملک ثالث
و جانب خلف مقام اول اما مخفی نباشد کہ این جملہ ملائم باعتبار اندراج در ضمن ہیبۃ
وحدانیۃ رحمانی مستوی و تعاکس انوار یکے در دیگرے و اقتضاء نشأ سابقہ مجردہ
در بسیارے از معرفت اسماے الٰہی و احوال قدسی و صرف ہمت در استنتاج غایات
متشارک و متعاون اند مضمون اَلَّذِيْنَ يَحْمِلُوْنَ الْعَرْشَ الیٰ آخرہ و مجادبہ در تسبیح
سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ بِحَمْدِكَ عَلٰى عِلْمِكَ وَعَلٰى عَفْوِكَ بَعْدَ قُدْرَتِكَ از ین

مقام است والله اعلم بالصواب والحمد لله اولاً وآخراً وباطناً وظاهراً و
الصلوة علی خاتم نبوته وحامل لوائه محمد وآله الطیبین واصحابه الوارثین
فائده دیگر رباعی یارم بدل چو جا کرد شد سحر وغم فراموش ** از دست خود نمایم با دست
خویشتن خموش ** ذوق وصال جانان دریافت کردم از خود ** ای منکر این حکایت در گوش
گیر و خاموش ** شرح تواند بود که مرجع هر روح هوائی که در سویدای قلب ساکن و منبعث است و
از انجا در جمیع اطراف جسد ساری گشته حامل جمیع قوای حس و حرکت وحافظ حیات بدن و
اعتدال مزاج میشود نور خاص ربانی و تجلی باهر سبحانی خواه در کسوت صورت جوهریه که شبیه
بنار شجره حضرت کلیم باشد وخواه در کسوت هیئة عرضیه که بذات اقدس نسبت صورت علمیه
معلوم در صورت مرئیه در مرآت برای وارد متحقق و مترسخ گردد چنانکه صورت خیالی در حس
مشترک نزول نموده محسوس میگردد و صورت نفسانی بر قالب ترشح کرده عزم واراده میشود
همچنان این صورت علمیه یا حال الهی که بهره ضعیف وقلیل از وجود ظلی خارجی داشت بسبب
دوام ملازمت وشدت استغراق وجمیع همت با قطع سائر دواعی ومدرکات در ارواح مضغه
صنوبری وجودی بغایت قوی پیدا نماید واز حیثیت حکایت معلوم محبوب از خواص جواهر ضیه
کسوت نیره بر خود گیرد ودرین اثناء سر کریمه اَللّٰهُ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مَثَلُ نُوْرِهٖ
لے فی قلب المؤمن الخ آشکار شود ودرین حال بنحوی از علم که جامع طریق حضور وحصول باشد حاصل گردد
ووقت لمعان وشعشعان آن تمام اجزای روح را فرو گیرد ومشار الیه بسمعه الذی یسمع بی وبصره
الذی یبصر بی الخ گردد وروح همه اش مثل شعله نورانی الهی گردد وهمچنین را حصول علم وظهور تصرفات
بمحض همت بی مباشرت اسباب معرفت همه جداگانه بجناب الهی جلشانه بر وجهی که مصداق سائر
صفات کمالیه باشد و رنگین ساختن طالبان بصبغة الله در طرفة العین و سریان دوای این
نفس خبیثه در حظیرة القدس وترنم دواعی آن موطن درین نفس انداخت همین اتصال ومحاذات
معنوی وبدایه اخراج صفات بمعنی انتساب واردات این نفس بجناب الاشل قال الله تعالی علی لسان

سمع باذنه و بالعکس لازم خواهد بود و حالتی طرفه جامع جهت اتصال جسمانی و مشاهدهٔ روحانی میسر
خواهد گردید بالجمله تحقق بالله بدین نوع حالتی ست عجیب نمونه طلسم الهی که الرحمن علی العرش
استوی شرح آنست چه عرش و سائر افلاک نیز اجرام لطیفه اند که تجلیهٔ آن علم و اراده ست و بسبب
شیوع و قوت و احاطهٔ آن تجلی کلی باین نمونه قدسی اضعاف مضاعف از نسبت مضغهٔ قلب با
محیط افلاک عرش فزون تر است و همچنین نسبت محل آن تجلی با محل این قوی هر دو و اینجا نسبت
سرحد ابتدای کمال است که تراشه دریافت و لغوی وصال از اینجا توان برد وَهٰهُنَا اَسْرَارٌ لَا یَتَأَتّٰی
ذِکْرُهَا وَاللهُ اَعْلَمُ فائده دیگر رباعی در یاد تو حالتی عجب داشته ام * در عشق تو
تخم نادری کاشته ام * نه خود توام و نه جز تو چیزی دگرم * حیرت زده ام چه وهم پنداشته ام
شرح حاصلش آنکه وجود مطلق حقیقی را ذاتی مستقل مجرد از قیود و مغایر مقید است هم بحسب
ذات و هم بحسب ظرف حصول ثابت است که ذوات مقیدات را دران موطن وقوعی و
بآن ذات اتحاد متصور نیست و دران بارگاه جلال ازین کناسان خسیس نامی و نشانی نه
کَانَ اللهُ وَلَمْ یَکُنْ مَعَهُ شَیْءٌ وَهُوَ الْآنَ عَلٰی مَا عَلَیْهِ کَانَ
و مقید را بجز ذات موهوم که کنه آن ذات مطلق است مع القیود العدمیة فی مواطنها
الظلیة بهرهٔ وجودی و ذاتی نه پس مطلق را هم بحسب ذات غیریت ثابت است و هم در مراتب ظهور
اتحاد حاصل و مقید را امری که بحسب آن حکم بمغایرت و استقلال از مطلق توان کرد نه
فلیس فی الدار الوجود غیره دیار و منشأ آن دخول قیود عدمیه است من حیث انها عدمیة در
ذات مقید و اعتلای ذات مطلق از تقیید ثبوت و انتفای آن قیود من حیث
الاطلاق الحقیقی تحقق بحقیقت این معنی کمال یادداشت است و موجب حصول آن کون
لفظ محبت ذاتیه است و ظهور آثار آن کنه جناب است والله اعلم حواشی شرح تهلیلی
قوله اذا خلت وطابقتها آه قال الفاضل الاوحدی عبدالعلی البرجندی فی تعلیقه علی هذا الشرح
ان هذا القید للعناصر فقط ولو ذکرتها لکان انسب انتهی اقول وجهه ان الاحتیاج الی التخلیة مع الطبع

انما یکون فیما یمکن فیه تاثیر القاسر من العلوم المثبت فی موضعه ان لا قاسر فی الفلکیات فلا حاجة فیها الی
تخلیتها مع طبائعها فلا تعلق لهذا القید بالاجرام الاثیریة فان قیل کیف یصح نفی القسر عن الاجرام الاثیریة
وبقائها غیر موثر فیها یوثر لاجلها فاذا حصلت الجودة فی الشخص الیسمی ونبا فلها ثلاث مراتب فی کمال الصحة ثم القوة
ثم المتانة فالصحة هو التقوی والقوة المجاهدة والصبر والمتانة هو الاحسان والصحة یضادها امراض امراض الظاهر
کالعمی والجذام والشل وامراض الباطن کالحمی والفالج والاستسقاء وکذلک التقوی یضادها الفسق والنفاق
وفقنا الله بحقیقة التقوی والجهاد والاحسان وعصمنا عن النفاق والفسق والعصیان بحرمة نبی الرحمة و
الهدایة والامان انه وهاب علی رحیم و در شعبان المعظم سنه ۱۳۰۲ هجری نبوی صلعم تالیف شد

رساله اذان نماز

بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه صیغهٔ اذان باین ترتیب از امور توقیفیه است که اولا بواسطهٔ تعلیم ملک در منام عبدالله بن زید
بن عبد ربه قرار یافته وثانیا بموافقت منام امیر المومنین حضرت عمر رض مزید اعتبار و وثوق پذیرفته
وثالثاً بتقریر جناب نبوی که بلازمت بران فرمودند و گفتند انها لرؤیا حق مرتبهٔ وحی یافته در آلعیا
بافاده چندین اشارات قرآن مجید حکم تنزیل گرفته و جناب سرور عالم صلی الله علیه وسلم در دعاء آخر
ازان بدعوة تامه صفت فرموده اند پس لازم است که این ترتیب خالی از حکمة و نکته معتبر نباشد و وقتی
ازین فقیر سوال نموده شد که ترک اعادهٔ مضمون رسالت با وجود اعادهٔ مضمون توحید چه نکته دارد
بعد از توجه بجناب الٰهی آنچه سانح شد نگارش میرود بیانش آنکه اهم مهمات دینی توحید است و توحید
بدلالت کریمهٔ اِیَّاكَ نَعْبُدُ وَاِیَّاكَ نَسْتَعِیْنُ دو شعبه دارد توحید در عبادت و توحید در استعانت
توحید در عبادت اگرچه مقصد حقیقی است که مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِیَعْبُدُوْنِ
ومضمون اِنَّمَا اُمِرْتُ اَنْ اَعْبُدَ اللّٰهَ وَلَا اُشْرِكَ بِهٖ جابجا وارد است اما توحید استعانت نیز از
جملهٔ مقاصد عظیمه است از آنکه شرط اوست زیرا که انسان مجبول است بر انقیاد و تذلل پیش کسیکه

او را نفع و ضرر خود اعتقاد کند بلکه در بعضی اوقات درین کار مجبور میشود و با وجود شرط بودنش خود
مبدء بسیاری از احوال سنیه است مثل توکل و تسلیم و محبت منعم و خوف و رجا و صبر و غیر آن و توحید موقوف است
بر معرفت چهار صفت یکی شمول علم بجمیع مصالح محتاجین دوم کمال قدرت و افاضه آن بی مزاحمت سوا الغیر
داخلی مانند بخل و خارجی مانند پامالی و مغلوبی سیوم فور رحمت چه صاحب اقتدار با وجود دانستن حاجت اگر اراده خیر
نداشته باشد حصول نفع و دفع ضرر از وی توقع نتوان داشت و همچنین شفیق دانا باحوال بی قدرت بغیر
از غم خوردن فائده نمی رساند و اگر خبر از احوال ندارد خود معذور است دخول وسائط در معامله ملوک و امرا
برای همین است که در یکی ازین صفات قاصر میباشند یا اینست که باحوال محتاج نمی رسند مگر بعرض کردن
ملازمان حضور و یا اینست که دل ایشان نمی جوشد مگر بسبب سفارش مقربان و محبوبان بارگاه یا آنست
که کار روائی او نمیتوان کرد مگر بوسطه پیشکاران و در صورت خیانت و خلل اندازی ایشان محتاج میباشند
چون درین صفات کمال باشد هیچ شرک برکنده شود اما توسط انبیا و ورثه ارباب هدایت و شفاعت و اباء و اطبا
در تربیت و مصالحت و امثال آن پس بعد تسویه تعلق صفات ثلثه نظر بمراتب رحمت نمود باقتضای
حکمت انتظام ترتیب برای اظهار تقدم و شرف بعضی بر بعضی و الزام حق بعضی بر دیگری انجاح مطالب بعضی را
بدعا خلت ... بعضی دیگر منوط میسازند بوضعی که تابع و متبوع مورد حقیقی فیض آنجناب برابر باشند کما ورد
اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ اَحْبَبْتَ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَهْدِي مَنْ يَّشَاءُ وَلَا يَشْفَعُوْنَ اِلَّا لِمَنِ ارْتَضٰى
وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِيْنِ وَاِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِيْنِ اِنَّمَا اَنْتَ الرَّفِيْقُ وَاللّٰهُ الطَّبِيْبُ
و امثال ذلک ظاهر است که این معنی بوئی از شرک ندارد چهارم شرف ذاتی زیرا که قبول نعمت از اهل حاجات
بلکه از همچشمان عار عظیم است بلکه یکی از بلیات است و در صورت ناچاری زبانه سازی منظور میباشد بتعظیم و تذلل
دل نمیکشاید و سینه منشرح نمی شود پس اول گفته شد الله اکبر علماً الله اکبر قدرةً الله اکبر رحمةً الله اکبر شرفاً
بعد از آن اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ مُتَصَرِّفًا فِي الْوُجُوْدِ اِلَّا اللّٰهُ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ مُسْتَحِقًّا لِلْمَعْبُوْدِيَّةِ
اِلَّا اللّٰهُ و چون معبود را بوصف علم و قدرت و رحمت دانست یقین میکند که هرگاه خود رسائی مواجهه ندارد
معبود او را معطل نخواهد گذاشت بلکه بوسطه سفیری تکمیل و ترتیب خواهد فرمود و چون اعتراف بوجوب عبادت

بر خود ناچار شد تحسین رای کرد آن مرضی و نامرضی بود را شناخته کوشش باسفر و با طاعت او بجا آورد و سفیر دو
قسم است سفیر برای ابلاغ حکم و سفیر برای آوردن در حضور پس گفت اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰهِ رسالة
اِبْلَاغٍ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰهِ رِسَالَةَ اِیْصَالٍ نا بیان تجاذب قسم اهل علما اند و قسم ثانی
اولیا بعد از آن لازم شد عمل بجا آمد امثال رسول موجب سعادت است پس گفت حَیَّ عَلَی الصَّلٰوۃِ بجوارحکم
حَیَّ عَلَی الصَّلٰوۃِ بقلوبکم بعد از آن ثمرهٔ این عبادت بیان کرد تا عامل بحسب آن غایت در عمل کوشش نماید
پس گفت حَیَّ عَلَی الْفَلَاحِ فی الدنیا بعصمة النفس و المال للعوام و لذة المناجاة و المشاهدة للخواص
حَیَّ عَلَی الْفَلَاحِ فی العقبی بتیسیر کرب العرصات و النجاة من الدرکات و الفوز بتنظیم الجنات و رؤیة
فاطر الارض و السموات و چون طالب فیض نبوی را اندوخت و باین مراتب آشنا شد و مستعد ترقیات گردید
بمعرفت کامله مشرف شد و معامله او بطور دیگر گشت اول برای طلب حاجت بود و اکنون برای اخلاص محبت
است پس گفت اَللّٰهُ اَکْبَرُ علواً فی ذاته من حیث کونه فی اعلی طبقات الوجود و اکملها اَللّٰهُ
اَکْبَرُ فی احاطة ظهوره من جهة سریان کمالاته فی المظاهر المعقولیة و المشهودة باسرها و خلاصه این مبحث
نفی حجب و محو ظلمات کثرت از وجه قدیم است از راه انکشاف قیومیت پس گفت لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
ای لا یتحقق فی موطن الخارج بحسب الحقیقة و لا ظاهر بجمیع الکمالات بالاصالة الا اللّٰه المحیط بجمیع المراتب
و بجمیع الکمالات و چون این معنی و سائط را برهم زد تا بذکر مضمون رسالت احتیاج نیفتاد بخلاف توحید
عبادت که انتظام سلسله اش بواسطهٔ رسالت است و لهذا لفظ اشهد که حکایت از نفس متکلم و اظهار
شهادت او بود نیز متروک گشت و باین ترکیب کلمات اذان وتر گردید که اللّٰهُ وِتْرٌ یُحِبُّ الْوِتْرَ
و فردیت بکلمه توحید متحقق گشت برای مطابقت لفظ و معنی و انقطاع کلام بر اسم ذات شد که هُوَ
الْمَبْدَءُ وَ الْمُنْتَهٰی بخلاف کلمه محمد رسول الله که آخر شن بظاهر اگرچه اسم ذات است اما بحسب معنی مجموع سوی
الله است لاجرم باینجا معرفت منتهی شد و معامله تمام گردید پس ختم نموده شد و الله اعلم و تتمه این کلام
دیگر نکته مفید است باید شنید که وقتی فقیر به تکبیرات پس از نماز عید مشغول بود و در اثنا معنی بخاطر وا
گشت تحریرش آنکه حق تعالی و سبحانه را دو نوع کبریا ثابت است یکی حقیقی و آن بحسب ذات و صفات

حقیقیه است دوم ضمانی و آن بحسب استیلا و تصرف است بر خلق و خدمت و طاعت گرفتن از ایشان و
اینجا منظور قسم ثانی است فقط نه قسم اول و این قسم ثانی اجمالاً چهار جهت است یکی تسخیر و تعبید بندگان در حکم
مخصوص مانند صوم و فطر یا حج و احرام تکبیر اول اشارت باین جهت در جهت دوم عام تر ازین و آن
تسخیر و تعبید است باعتبار مشروع ساختن دین اسلام بعبادات و معاملات و آداب و اخلاق و علوم
و اعتقادات تکبیر ثانی اشارت باین جهت و این هر دو شعبه فیض تشریع است که تفصیل و شرح
توحید فی العبادت است و این توحید اصل و منشأ آنست پس در عقب او گفته شد لا اله الا
الله و جهت سیوم تسخیر و تعبید نوع انسان است از روی ایجاد و ترتیب باتفاقات معاشی و معادی
تکبیر سیوم اشارت باوست چهارم تسخیر و تعبید است تمام عالم را بتصرف تام در ذوات و صفات
مجموعه تکوینات تکبیر چهارم اشارت بآنست و این هر دو شعبه فیض تکوین است که مبدء و منشأ
آن اظهار صفات کمالیه خود است لهذا در عقب آن و لله الحمد گفته شد و الله اعلم در عشره اخیره محرم

رساله فوائد نماز

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد حضرت معبود و درود بر جناب محمود و آل و اصحاب مقبول مسعود بندهٔ رفیع الدین بسالکان طریقت و
واصلان حقیقت معروض میدارد که نماز عبادتیست جامع انواع عبادات بلکه جامع عبادات خلائق قیام نماز
اشجار نمازست و رکوع نماز طیور و بهائم و سجود نماز حشرات سر بر زمین و قعود نماز زمین و جبل و حرکت دوری نماز
کواکب و افلاک و طهارت و تسبیح نماز ارواح و ملائک و کلمه شهادت یک جزو است و تلاوت قرآن یک جزو و ذکر
یک جزو و دعا یک جزو و صرف اوقات جامه یک شعبه زکوة و توجه بکعبه یک شعبه حج و امساک از اکل و شرب یک شعبه
صوم و مدافعه شیطان و کسل و احادیث نفس شعبه جهاد و ادا نماز بحضور دل اعتباری دارد و علماء حضور
دل در وقت تحریمه بتصحیح نیت کافی نوشته اند لیکن در حدیث شریف صحیح شده که نوشته نمیشود از نماز بنده
مگر آنچه بفهمید بجا آورده باشد گاهی نوشته نمیشود مگر نصف یا ثلث یا ربع و خمس و سدس یا سبع یا ثمن یا

لتسبیح با عشر لهذا مستحب داشته اند که در هر رکن چندان توقف کنند که لحظه حضور میسر شود و بنای نماز بر
موافقت زبان و جوارح و دل است و هم چنانکه هر ذکر را نفسی است هر حرکت را اشارتی به یکی از احوال قلب
پس مراد از رفع یدین در تکبیر خدا را بزرگ دانستن از غیر او دست بردار شدن و هر دو کف را در مقابل حق
پس پشت افگندن و از قیام دست بسته به سیم غلامان رو برو در خدمت استادن و مراد از قرأة فاتحه
بعد ثنا مناجات و عرض مشت نمودن و در قرأت سوره با عانت اهدنا الصراط المستقیم کلام هدایت التیام
حق خواندن و القای الهی به تلقین ثابت گشتن و در رکوع از ملاحظه کمال عظمت و هیبت معبود مالک
و از ملاحظه حیا بر خود بقصور در بندگی سرنگون کردن و کمر دو تا گردانیدن بلکه چون بنده گنهگار سر آماده
فدای جان گردن خود پیش سیف حاضر ساختن و در سجود بملاحظه کمال علو و خود را در نهایت پستی و
مقام نیستی خاک برابر ساختن و در مقام عذر تقصیرات جبهه سائی و بینی سائی نمودن یا بدن قدمبوس
سر بپای محبوب نهادن و در قعود بعد فراغ در خدمت منتظر حکم نشستن و هدایا و تحف و صلوة و سلام
بر وسائط فیض فرستادن و در اشارت سبابه عقد توحید ثابت ماندن و در سلام مستم قادم در ملاقات
احباب بعد رجوع از سفر عالم غیب است که در محبوس ساختن چشم و گوش و زبان و حرکت از هر سمت و کشادن
دل و زبان برای خدمت و ملاحظه از مذکور الوهیت پیش آمده بود بجا آوردن اما حضور دل در نماز دو وجه وارد
که بطریق ترقی از ادنی باعلی مرقوم میگردد اول آگاه بودن بارکان نماز در هر رکنی که باشد و اجناس
همان رکن باشد دوم بطریق اجمال خود را در حضور حق دانستن و حق سبحانه را مطلع و متوجه باحوال خود
فهمیدن سیوم در حرکت و سکون بر وصفی یعنی آن رکن را در آن حال اشارت با وست مد نظر و حسب حال
ساختن چهارم همراه آن معنی تسبیحات و قرأت فهمیدن در مناجات و زاری کوشیدن و در مقام عتاب ترسیدن
و از مقام عنایت در خواستن و در مقام قصص و امثال عبرت گرفتن پنجم مصداق آن معانی را در عالم غیب
و شهادت و دنیا و آخرت بچشم دل مطالعه کردن و لذت و کیفیت آن مقام گرفتن و از حیالی بجائی
سیر نظر نمودن این است درجات مومنان از جهلا و علما ششم آنکه تحریمه را چون موت اختیاری قاطع علائق
دادن لذات فهمیدن و قدم همت در ملکوت نهاده تجلیات جزئیه بهره ور گردیده بمقتضای آداب حضور آنها

شهود ارکان و اذکار را و اساختن و این نماز اولیاست هفتم آنکه خود را بمقام علیین یا بمقام عرش
رسانیده تجلیات کلیه پیوسته در مشاهدهٔ حضرت رحمانیه که استوا بر عرش شان آن مرتبه است و امر و نهی
بر خلائق جاری و قبله بودن ملائکه و ارواح باو و قضای حاجات عباد از پیشگاه او منقلب گشته
تحیبها ظهور فیض جلالی و جمالی آداب و ارکان بعمل آوردن این نماز ملائکه است هشتم با نوار اسمای
الهی و اخلاق ربانی کرده کسوت این کلام معجز نظام ظهور نموده متجلی گشته و سر باز اسرار نهان و غیب
و شهادت و دنیا و آخرت مشاهده کرده و اشارت قدرت حکمت را فهمیده بادای شکر آن
رکوع و سجود بجا آوردن این نماز عرفاست نهم خود را به برکت متابعت در صفوف ورثهٔ
انبیا رسانیده همین دقائق و حقائق از راه کمال محرمیت و اختصاص خود را فی مطلب
و مراد یافتن و این نماز انبیاست دهم بمقام فنای حقیقی پیوسته و از انانیت خود تهی گشته
بنماز الهی اندراج یافتن و نماز الهی این است که ازلیت و استغنای صرف با مقام تصرف
لحظه بلحظه در متصرفات قیام اوست و مرتبه توجه بعبادات از روی اطلاع شهودی و
ترتیب ایشان رکوع او و نزول و در قلوب مدارک بنی آدم بسبب گوناگون اعتقادات
ایشان موافق اشاره انا عند ظن عبدی بی و انا عند المنکسرة قلوبهم سجود او
توجه بمجموع صفات مقتضیه ظهور عالم برعایه خلائق با نوع بشر با اهل اختصاص مانند توجه زرگر
در وقت صنعت خود بزر اشتغال قبلهٔ اوست و این جهان که بجهت ظهور کمال ذات
از ان ذات مقدسه سمت ظهور یافته قبلهٔ اوست و قرار گرفتن در حشر برای حساب و جنت
و ملأ اعلی مقعد الصدق برای لقا و دیدار قعود او و سر زدن کلام بی نهایه و انجام از غایه هیجان
و جوش صفات کمالیه قراءة او و مضمون سلام قولا من رب الرحیم همراه افاضه
نعم بشر بعثه بر مرحلیین و مرحومین سلام او بالاتر ازین نماز و فهم این بی بضاعت
نیامده است والله اعلم و صلی الله علی حبیبه و سلم

تمت بالخیر ۸۵۰۴